

الگوی تهذیب نفس در قرآن با تکیه بر تفسیر المیزان

سیدجعفر موسوی گیلانی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۷

سیدمجتبی موسوی گیلانی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱۰

چکیده

تزکیه نفس و خودسازی، پیراستن روح از رذایل و هواهای نفسانی و خواطر شیطانی می‌باشد. در آموزه‌های دینی تهذیب نفس به عنوان کلید سعادت و کمال انسان معرفی شده و غفلت از آن مایه خسران و شقاوت او دانسته شده است. هدف از ترک رذایل و کسب فضایل اخلاقی، در مسلک اخلاق قرآنی «قرب و رسیدن به وجه الله» است. هدف از این پژوهش، ارائه الگوی عملی و کاربردی از قرآن، برای تهذیب نفس می‌باشد و با توجه به جامعیت تفسیر «المیزان» این اثر مورد تأکید قرار گرفته و به روش تحلیلی و توصیفی به تفسیر موضوعی تهذیب نفس پرداخته شده است.

کلیدواژگان: خودسازی، مراقبه، سعادت، کمال، تفسیر المیزان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

روح انسان دارای ابعاد مختلفی است و از احساسات و غرایز برخوردار است. به طور کلی نفس دو سو دارد، یکی جنبه‌های منفی آن و هواها و صفات ناپسند که اگر از آن‌ها اطاعت شود و درمان نشوند، زمینه هلاکت انسان را در دنیا و آخرت فراهم می‌سازند و دیگری جنبه‌های مثبت و صفات نیک نفس می‌باشد که در نتیجه پالایش روح و به کمال رسانیدن آن محقق می‌گردد.

تزکیه روح یعنی پاک نمودن نفس از صفات رذیله که از صفات شیطانی هستند و هر یک در حدّ خود مهلک روح می‌باشند و انسان را از صراط مستقیم خارج و از رحمت الهی دور می‌گردانند، همچنین تعدیل نمودن خواهش‌های نفسانی که موجب پستی و شقاوت آدمی می‌شود. لذا در آیین مقدس اسلام مسأله تزکیه نفس و کسب کمالات روحی به عنوان یک امر ضروری مطرح می‌باشد. قرآن کریم در آیات متعدّد به اهمیت این موضوع اشاره نموده و کلید رستگاری انسان را تزکیه نفس معرفی می‌کند. خدای تعالی هدف از بعثت انبیا را تزکیه نفوس مردم از آلودگی‌ها و تعلیم آن‌ها می‌داند، همچنین بیان می‌کند کسانی که گرفتار صفات رذیله و معاصی هستند از درک معارف والای قرآنی عاجزند و در حقیقت هر چقدر که قداست انسان بیش‌تر شود، درک او از مفاهیم قرآن افزون می‌گردد. در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به جایگاه و اهمیت تهذیب نفس و همینطور عواقب بی‌توجهی به این مسأله تأکید شده است.

پس بر انسان آگاه لازم است که ابتدا نفس خود و استعدادها و ملکات آن را به خوبی بشناسد، سپس از دو طریق علم و عمل؛ یعنی شناخت اعمال صالح و مداومت بر انجام آن‌ها به اصلاح و تطهیر نفس بپردازد.

پیشینه تحقیق

در ارتباط با موضوعات اخلاقی و بحث تهذیب نفس در آثار علامه طباطبائی نگارش‌هایی صورت گرفته، از جمله کتاب «آراء اخلاقی علامه طباطبائی» نوشته رضا رمضانی می‌باشد که به بررسی علم اخلاق و رابطه آن با علوم دیگر از نظر علامه طباطبائی و همچنین به مباحثی پیرامون فلسفه اخلاق و مقایسه روش‌های اخلاقی در

اسلام و مکاتب دیگر پرداخته است. از اثرات دیگر می‌توان به پایان نامه «تأثیر تهذیب نفس بر معرفت از دیدگاه علامه طباطبائی و ابن مسکویه» نوشته مجید صادقی اشاره کرد. موضوع این پژوهش بررسی و تبیین دیدگاه علامه طباطبائی و ابن مسکویه پیرامون امکان، میزان و کیفیت تأثیر تهذیب نفس بر معرفت می‌باشد و همچنین تأثیر گناه بر معرفت و معرفت شهودی و کیفیت رسیدن به آن را از دیدگاه ایشان بیان نموده است که بیشتر جنبه فلسفی داشته، و دیدگاه‌های علامه طباطبائی را پیرامون مبحث تهذیب و معرفت نفس از این بُعد بررسی نموده است. همچنین پایان نامه «مبانی و شیوه‌های تربیت اخلاقی در قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان» اثر زینب کبیری است. این نوشتار به معرفی اصول ارزشی، موقعیت، امکانات و محدودیت‌های انسان در راستای تربیت اخلاقی و شکوفایی استعدادها بالقوه آن، همین‌طور به بررسی روش تربیت اخلاقی قرآن بر مبنای توحید و عبودیت می‌پردازد.

مقالاتی نیز با عنوان «تحلیل و معناشناسی تزکیه و تهذیب در آیات قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان» اثر مریم قهرمانیان و سید علی حسین زاده و «معرفت نفس از دیدگاه تفسیر المیزان» نوشته محمدجواد رودگر و مقاله «نفس، فطرت و اخلاق در سوره مبارکه شمس» نوشته محمد رضا بهزادپور موجود می‌باشد.

لیکن پژوهشی که به بررسی الگوی تهذیب نفس، موانع، آثار و پیامدهای عدم تهذیب نفس به طور مشخص در تفسیر «المیزان» پرداخته باشد، رؤیت نشده است. از آنجا که علامه طباطبائی در ارتباط با مسایل اخلاقی و خودسازی و تهذیب نفس در این تفسیر مطالب فراوان و ارزنده‌ای بر اساس آیات و روایات بیان نموده اند، در این پژوهش سعی شده آراء تفسیری علامه طباطبائی پیرامون مبحث تهذیب نفس گردآوری و بررسی شود.

هدایت الهی

خدای سبحان بشر را بر فطرت توحید آفریده است، فطرتی سالم که مسألی معرفت ربوبیت و خوبی تقوا و بدی کارهای زشت را در آن به امانت گذارده؛ آنگاه این فطرت را به وسیله دعوت‌های دینی که داعیان آن انبیا و رُسُل (علیهم السلام) هستند تأیید فرموده است.

پس اگر انسان‌ها بر اساس همین فطرت سالم زندگی نموده، در نتیجه مشتاق معرفت پروردگار و عمل صالح گشته و از فجور و عمل زشت نفرت بورزند، خداوند هدایتشان کرده و به آن معرفتی که می‌خواستند خواهند رسید. اما اگر از راه فطرت منحرف گشته و با انتخاب بد خود و به خاطر نشناختن مقام پروردگار و دلدادگی به زندگی خاکی و پیروی هوای نفس از حق متنفر گردند، خودشان موجب گمراهی خود می‌گردند. این ضلالتی است که منشأش گمراه کردن خدا نمی‌باشد، چون لطف و رحمت پروردگار، مانع از این است که کسی را از ابتدا گمراه کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۲: ۷۶-۷۵).

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (نور/۲۱): «اگر فضل و رحمت خدا به شما نبود هیچ یک از شما ابدا تزکیه و پاک نمی‌شد». این معنایی است که عقل هم بر آن دلالت دارد؛ چون افاضه کننده خیر و سعادت تنها خدای سبحان است. قرآن نیز تأکید می‌ورزد که: «وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ». حاصل این تأکید این است که خدای تعالی هر که را بخواهد تزکیه می‌کند، پس امر منوط به مشیت او است و مشیت او تنها به تزکیه کسی تعلق می‌گیرد که استعداد آن را داشته و به زبان استعداد آن را درخواست کند که جمله «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» اشاره به همین درخواست به زبان استعداد است، یعنی خدا شنوای خواسته کسی است که تزکیه را به زبان استعداد درخواست کند و دانا به حال کسی است که استعداد تزکیه را دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵: ۱۳۴-۱۳۳).

بنابراین، تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد، هدایت و موهبتی از ناحیه خداوند صورت نمی‌گیرد. آن کس که طالب این راه است و در آن گام می‌نهد و جهاد می‌کند، دستش را می‌گیرد و از وسوسه شیاطین حفظاش می‌کند و به سر منزل مقصود می‌رساند. توفیقات خاص خداوند و امدادهای غیبی‌اش که شامل حال انسان‌های آماده و مستعد و مستحق می‌گردد، مهم‌ترین عامل پاکی و تزکیه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۴: ۴۱۳). نقطه نهایی هدف از خلقت انسان‌ها، همان تشریح دین و به دنبالش تطهیر الهی است و این کمال انسانی مانند سایر کمالات که خدا و عقل به سوی آن دعوت می‌کنند، چیزی نیست که تمامی افراد به آن برسند و جز افرادی مخصوص به آن دست نمی‌یابند، هرچند که از همه بشر دعوت شده تا به سوی آن حرکت کنند. پس

تربیت یافتن به تربیت دینی تنها در افرادی مخصوص به نتیجه می‌رسد و آنان را به درجه کامل از طهارت نفس می‌رساند و ما بقی را به بعضی از آن درجات می‌رساند که البته بر حسب اختلاف مردم در استعداد، آن درجات نیز مختلف است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳: ۸۹).

شناخت نفس

نفس موجودی معتدل و ساده است که تقوا و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور، آلوده و با تقوا تزکیه می‌شود و همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن محروم و یا رستگار می‌گردد، این معنایی است که قرآن بیان نموده است (شمس/۷-۱). قرآن کریم قاطعانه اعلام می‌دارد که تنها راه رسیدن انسان‌ها به طهارت و ارتقاء روح، این است که نفس انسان را به خودش بشناسانند و به این منظور او را در ناحیه علم و عمل تربیت نمایند. در ناحیه علم به این صورت که حقایق مربوط به او را از مبدأ گرفته تا معاد به او تعلیم دهند، تا هم حقائق عالم و هم نفس خود را که مرتبط با حقایق و واقعیات عالم است بشناسد و در این صورت شناختی حقیقی نسبت به نفس خود پیدا کند. اما در ناحیه عمل به این گونه که قوانین صالح اجتماعی را به او تعلیم دهند تا شئون زندگی اجتماعی‌اش صالح شود و مفاسد زندگی اجتماعی، او را از برخورداری از علم و عرفان محروم نکند. بعد از تعلیم آن قوانین، یک عده تکالیف عبادی برای او مقرر کنند که در اثر تکرار و مواظبت بر عمل به آن، نفس و سویدای دلش متوجه مبدأ و معاد شود، به عالم معنا و طهارت نزدیک و مشرف گردد و از آلودگی به مادیات و پلیدی‌های آن پاک شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳: ۹۰).

تنها مربی نفس انسان همان عمل او می‌باشد. عمل است که نفس را مطابق سنخ خود بار می‌آورد که اگر با حقیقت و غایت خلقت، مطابقت و سازگاری داشته باشد، نفسی سعید و نیک بخت بوده و پاداش تمامی زحماتی که متحمل شده و نتیجه همه کوشش‌های خود را دریافت می‌نماید و در این راه خسران و ضرری نمی‌بیند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۶: ۲۴۵). دستیابی به چنین معرفتی که محتاج به عمل است، از دو طریق

امکانپذیر می‌باشد؛ سیر انفسی و سیر آفاقی (طباطبایی، ۱۳۸۲ش: ۳۰). سیر آفاقی، تفکر و تدبر و نظر کردن به موجودات و مخلوقات الهی در زمین و آسمان می‌باشد تا این سیر موجب یقین به خداوند و اسماء و افعال الهی شود، زیرا این موجودات و مخلوقات، آثار و دلیل‌های وجود خداوند هستند. منظور از سیر انفسی هم رجوع و بازگشت به خود و شناخت پروردگار از طریق معرفت نفس می‌باشد، زیرا نفس از نظر وجودی، به طور کامل غیر مستقل است و شناخت موجود مستقلی که مایه قوام او است، از او جداشدنی نیست، پس می‌توان گفت این دو معرفت از یک نظر یکی هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۲۵۲).

از نظر علامه طباطبائی معرفت پروردگار از طریق معرفت نفس نزدیک‌ترین راه و دارای کامل‌ترین نتیجه می‌باشد، به همین جهت است که قرآن و روایات این طریق را مد نظر قرار داده و تأکید فراوانی بر آن داشته‌اند.

بر انسان واجب است که راه خودشناسی را ادامه داده و همواره به یاد خدای خود باشد و لحظه‌ای از یاد او غافل نگردد؛ چون خدای سبحان غایت و هدف است و انسان عاقل هدف را از یاد نمی‌برد؛ زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه می‌شود. وقتی انسان مشغول مطالعه و سیر در آیات نفس خود بشود و بفهمد که چگونه به پروردگار خویش احتیاج دارد و چطور در همه شئون زندگی‌اش نیازمندی‌هایی دارد، آنگاه به حقیقت عجیبی برمی‌خورد، چون متوجه می‌شود نفس‌اش وابسته و مربوط به عظمت و کبریا و حیات و علم و قدرت دیگری است و جمیع صفات و افعال نفس‌اش قطره‌ای از دریایی بیکران است و از هر چیزی که بر حسب ظاهر با آن ارتباط دارد، جدا و بیگانه است، مگر از پروردگار خود؛ زیرا او به باطن و ظاهر نفس و به هر چیزی که با نفس است، احاطه دارد، روی این حساب انسان مشاهده می‌کند که نفس‌اش اگرچه در ظاهر با مردم است، اما در واقع دائماً با پروردگار خود در خلوت است، اینجا است که از هر چیزی منصرف و منقطع شده و به سوی خدای خود متوجه می‌شود، هر چیزی را از یاد می‌برد و تنها به یاد خدایش ذاکر است و در این حال، دیگر چیزی بین او و خدایش حجاب و مانع نمی‌شود. این همان حق معرفتی است که برای انسان‌ها ممکن دانسته شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۶: ۲۵۳).

نفس در قرآن

در قرآن کلمه نفس به حالات مختلفی ذکر شده و تعداد آن به بیش از ۲۸۰ بار می‌رسد. بدین صورت که کلمه انفسهم، ۹۱ بار در قرآن ذکر شده است. نفس، ۵۹ بار و انفسک، ۴۹ بار و نفسه، ۳۳ بار و نفسا، ۱۴ بار و نفس، ۳ بار و الانفس، ۶ بار و نفسک ۵ بار و انفسهن، ۴ بار و نفسها، ۳ بار و انفسنا، ۳ بار و النفوس، ۱ بار و نفوسکم، ۱ بار آمده است؛ و همچنین به معانی و صفات مختلفی آمده است (بهزادپور، ۱۳۹۴: ۷۱).

محاسبه و مراقبه نفس

یکی از مهم‌ترین اموری که در راه سیر و سلوک دارای ضرورت می‌باشد، «محاسبه و مراقبه» است. مراقبه عبارت است از اینکه سالک الی الله در همه احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه او است، تخطی و تخلف نکند. مراقبه دارای درجات و مراتبی است که با توجه به اختلاف درجات افراد تفاوت پیدا می‌کند. در ابتدای راه، مراقبه این است که انسان از آنچه که برای دین و دنیای او نفعی ندارد، پرهیز نماید و سعی کند در رفتار و گفتارش خلاف رضای خدا از او صادر نشود، ولی کم کم این مراقبه بیش‌تر و عمیق‌تر می‌گردد. مراقبه حکم پرهیز از قضای ناسالم برای مریض را دارد و فکر و ذکر حکم دارو را دارد، همانطور که تا وقتی مریض مزاج خود را پاک ننماید و از آنچه مناسب او نیست، پرهیز نکند، دارو بی اثر خواهد بود.

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می‌کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «خَفِ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۶۸): «چنان از خدا بترس که گویا او را می‌بینی، و اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند، و اگر معتقد باشی او تو را نمی‌بیند کافر شوی و اگر بدانی که تو را می‌بیند و سپس نافرمانی او آشکار کنی، او را پست‌ترین بینندگان خود دانسته‌ای».

محاسبه نیز عبارت است از اینکه انسان وقت معینی را در شبانه روز برای خود تعیین کند و در آن زمان به تمام کارهای شبانه روز خود رسیدگی نماید. همانطور که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبِ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ خَيْرًا اسْتَزَادَ اللَّهُ مِنْهُ وَحَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا اسْتَعَفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۵۳): «کسی که در هر روز از نفس خود حساب نکشد از ما نیست. پس اگر عمل نیکی به جای آورده است از خداوند طلب زیاده آن را کند و اگر کردار بدی از او سر زده است از خداوند طلب مغفرت کند و به سوی او توبه آورد». پس اگر در محاسبه برای سالک مشخص شد که از وظیفه خود تخلف کرده است، باید استغفار کند و در صورت غیر تخلف شکر پروردگار را به جا بیاورد (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق: ۱۱۵-۱۱۳). جا دارد انسان همانگونه که «عمل تجارت» را در دفاتری ثبت و ضبط می کند «تجارت عمل» را هم در «عمل نامه» ای ثبت نموده و هر روز مورد مطالعه قرار دهد. از این طریق است که «نفس لوامه» و وجدان هشدار دهنده انسان بیدارتر گشته و «نفس اماره» را مورد عتاب و سرزنش قرار داده و او را به «نفس مطمئنه» که خود و خدا از او راضی هستند، مبدل خواهد ساخت (ابن طاووس، ۱۳۸۱ش: ۸۹-۸۸).

قوا و ملکات نفس

علم اخلاق عبارت است از فنی که پیرامون ملکات انسانی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی او است، بحث می کند تا فضائل آن ها را از ردائش جدا سازد، و معلوم کند کدامیک از ملکات نفسانی انسان خوب و فضیلت و مایه کمال او است و کدامیک بد و ردیله و مایه نقصان او می باشد، تا انسان بعد از شناسائی آن ها خود را با فضائل بیاراید و از ردائش دور کند و در نتیجه، اعمال نیکی که مقتضای فضائل درونی است انجام دهد و سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷: ۷۳). اخلاق مذموم و ناپسند همچون پرده هایی مانع رسیدن انسان به معارف الهی و فیوضات قدسی می شوند؛ زیرا اگر ردایل اخلاقی برطرف نشوند، حالت روحانی و معنوی برای او رخ نمی نماید، همینطور معرفت و محبت و انس با پروردگار در دل های مشغول به غیر خدا

راه نمی‌یابد. بنابراین، هر چقدر که دل‌ها از این آلودگی‌ها و پلیدی‌ها پاک شوند، رو به سوی حق می‌آورند و حقایق و معارف الهی در آن‌ها تجلی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۵۸). علم اخلاق پس از بررسی و تتبع بسیار به این نتیجه رسیده که اخلاق آدمی هرچند از نظر عدد بسیار است، ولی منشأ همه خلق‌ها سه نیروی عمومی است که در انسان وجود دارد، و این قوای سه‌گانه است که نفس را برمی‌انگیزد تا در صدد بدست آوردن و تهیه علوم عملی برآید، علومی که تمامی افعال بشر به آن منتهی و مستند می‌گردد.

این قوای سه‌گانه عبارت است از قوه شهویه، غضبیه و نطقیه فکریه. تمامی اعمال و افعال صادره از انسان یا از قبیل افعالی است که به منظور جلب منفعت انجام می‌شود؛ مانند خوردن، نوشیدن، پوشیدن و امثال آنکه مبدأ صدور آن‌ها قوه شهویه است و یا از قبیل افعالی است که به منظور دفع ضرر انجام می‌شود؛ مانند دفاع آدمی از جان، عرض، مال و امثال آن که مبدأ صدور آن‌ها قوه غضبیه می‌باشد، یا از قبیل افعالی است که ناشی از تصوّر و تصدیق فکری است، مانند اقامه برهان و استدلال درست، که اینگونه افعال ذهنی ناشی از قوه نطقیه فکریه است (نراقی، ۱۳۷۷ش، ج ۱: ۴۵). بر هر خردمندی واجب است که در اکتساب فضائل اخلاقی که حدّ وسط و اعتدال در خوبی‌ها و صفات است و از جانب شریعت مقدّس اسلام به ما رسیده است، کوشا باشد و از رذائل که افراط و تفریط است، اجتناب کند؛ زیرا اگر در این راه کوتاهی و تقصیر کند، هلاکت و شقاوت ابدی گریبانگیرش می‌شود.

حد اعتدال در قوای نفسانی

ذات انسان به معجونی می‌ماند که از این قوای سه‌گانه ترکیب شده باشد و این قوا با اتحادشان یک وحدت ترکیبی درست کرده‌اند که افعال مخصوصی از آن‌ها صادر می‌شود؛ افعالی که در هیچ موجود دیگری نیست و نیز افعال مخصوصی که انسان را به سعادت مخصوص به خودش می‌رساند، لذا بر این نوع موجود واجب است که نگذارد هیچ یک از این قوای سه‌گانه راه افراط و یا تفریط را برود و یا منحرف گردد، چون اگر یکی از آن‌ها از حد وسط به یک سو تجاوز کند، معجون آدمی خاصیت خود را از دست می‌دهد و در

نتیجه به آن غایتی که به خاطر آن ترکیب یافته، یعنی به سعادت نوع نمی‌رسد. هر گاه قوه فکریه یا همان عقل بر قوای دیگر غالب باشد، بلکه قوای دیگر مطیع اوامر و نواهی او باشند، تصرف و عمل هر یک از آنها به نحو اعتدال خواهد بود و امور عالم انسانی انتظام خواهد یافت و میان قوای چهارگانه سازش و همکاری برقرار می‌شود، در نتیجه هر یک از آنها مهذب خواهد شد و فضیلت مخصوص خود را حاصل خواهد کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۵۵۹).

حد اعتدال در قوه شهویه این است که این قوه تنها در جایش به کار بسته شود و هم از نظر کمیت و مقدار و هم از نظر کیفیت، از افراط و تفریطاش جلوگیری شود که اگر شهوت در این حد کنترل شود، فضیلتی می‌شود که نام‌اش عفت است و اگر به طرف افراط گرایید، شره و اگر به طرف تفریط گرایید، باعث خمودی می‌گردد که دو مورد از ردائل می‌باشند.

اما حد اعتدال در قوه غضبیه این است که از تجاوز این نیرو نیز به دو سوی افراط و تفریط جلوگیری شود؛ یعنی آنجا که باید، غضب شود و آنجا که باید، حلم ورزیده شود که در این صورت، قوه غضبیه فضیلتی می‌شود به نام شجاعت و اگر به طرف افراط بگراید، رذیله‌ای می‌شود به نام تهور و بی‌باکی و اگر به طرف تفریط و کوتاهی بگراید، رذیله دیگری به نام جبن و بزدلی می‌شود.

حد اعتدال در قوه فکریه این است که از دست اندازی آن به هر طرف و نیز از به کار نیفتادن آن جلوگیری شود، یعنی نه بی‌جا مصرف شود و نه اینکه به کلی درب فکر بسته باشد که در این صورت، این قوه فضیلتی می‌شود به نام حکمت و اگر به طرف افراط برود، جربزه است و اگر به طرف تفریط متمایل شود، بلادت و کودنی نام دارد. در صورتی که قوه عفت و شجاعت و حکمت هر سه در کسی جمع شود، ملکه چهارمی در او پیدا می‌شود که خاصیت و مزاجی غیر خاصیت آن سه قوه دارد و آن مزاجی که از ترکیب سه قوه عفت و شجاعت و حکمت به دست می‌آید، عدالت می‌باشد. عدالت به معنی آن است که حق هر قوه‌ای را به او بدهند و هر قوه‌ای را در جای خودش مصرف کنند. دو طرف افراط و تفریط عدالت عبارت از ظلم و انظلام و ستم‌گری و ستم‌کشی می‌باشد.

هر یک از اصول اخلاق فاضله؛ یعنی عفت و شجاعت و حکمت و عدالت فروعی دارد که از آن ناشی می‌شود و نسبت‌اش به آن اصول، نسبت نوع به جنس است؛ مانند جود، سخا، قناعت، شکر، صبر، شهامت، جرأت، حیا، غیرت، خیرخواهی، نصیحت، کرامت، تواضع و... که همه فروع اخلاق فاضله است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۶۰-۵۵۹).

صفات رذیله

میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطه خاصی برقرار است و معلوم شده که هیچ وقت کارهای یک مرد شجاع و با شهامت با کارهایی که یک مرد ترسو از خود نشان می‌دهد یکسان نیست. او وقتی به یک صحنه هول‌انگیز برخورد کند، حرکاتی که از خود بروز می‌دهد غیر از حرکاتی است که یک شخص شجاع از خود بروز می‌دهد و همچنین اعمال یک فرد جواد و کریم با اعمال یک مرد بخیل و لثیم یکسان نیست. نیز ثابت شده که میان صفات درونی و نوع ترکیب بنیه بدنی انسان ارتباط خاصی موجود است، پاره‌ای از مزاج‌ها خیلی زود عصبانی می‌شوند و به خشم درمی‌آیند و طبعاً خیلی به انتقام علاقه‌مند هستند، پاره‌ای دیگر شهوت شکم و غریزه جنسی در آن‌ها زود فوران می‌کند، و آنان را بی‌طاقت می‌سازد و به همین منوال سایر ملکات که در اثر اختلاف مزاج‌ها انعقادش در بعضی‌ها خیلی سریع و در بعضی دیگر خیلی کند و آرام است.

با همه این‌ها، دعوت و خواهش و تقاضای هیچ یک از این مزاج‌ها که باعث ملکات و یا اعمالی مناسب خویش است از حد اقتضا تجاوز نمی‌کند، به این معنا که خلق و خوی هر کسی هیچ وقت او را مجبور به انجام کارهای مناسب با خود نمی‌کند و اثرش به آن حد نیست که ترک آن کارها را محال سازد، در نتیجه عمل از اختیاری بودن بیرون شده و جبری بشود.

خلاصه اینکه شخص عصبانی در عین اینکه عصبانی و دچار فوران خشم شده، باز هم می‌تواند از انتقام صرف نظر کند و شخص شکم‌باره باز نسبت به فعل و ترک عمل مناسب با خلق‌اش اختیار دارد و چنان نیست که شخص شهوتران در آنچه که به مقتضای دعوت شهوت‌اش انجام می‌دهد، مجبور باشد، هرچند که ترک عمل مناسب

با اخلاق و انجام خلاف آن، دشوار و در پاره‌ای موارد در غایت دشواری است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۶۲۳-۶۲۲).

اگر اخلاق قابل تغییر و تبدیل نباشد، وصایا و اندرزهایی که بزرگان به آن‌ها سفارش نموده‌اند، باطل خواهد بود، در حالی که هم در آیات و هم روایات به تهذیب و پاکسازی اخلاق سفارش شده است. بنابراین بر انسان عاقل واجب است تا ابتدا صفات و خوی‌های ناپسند و مذموم را بشناسد و سپس راه درمان آن‌ها را بیابد و خود را از آلودگی صفات رذیله تطهیر نماید. در ادامه به بررسی چند مورد از این صفات می‌پردازیم.

عُجْب

به غرور و خودپسندی که انسان را وادار می‌کند که خود را بستاید، عجب می‌گویند که از اصول رذایل اخلاقی است. منشأ پیدایش عُجْب، حُبّ نفس می‌باشد؛ زیرا باعث می‌شود اعمال کوچک انسان در نظرش بزرگ بیاید و به واسطه آن، خود را از خوبان و خاصان درگاه حق بشمارد و خود را به واسطه اعمال ناقابل، مستحق ثنا و مدح بداند، بلکه قبایح و اعمال زشت‌اش در نظرش نیکو جلوه می‌کند. اما اگر از دیگری اعمال بهتری از اعمال خود دید، چندان اهمیت نمی‌دهد و نسبت به دیگران بدبین است (امام خمینی، ۱۳۷۳ ش: ۷۱).

علاج عجب

اگر انسان درک کند که در حقیقت این خدای سبحان است که فضیلت‌ها را به او داده و اوست که فضل خود را به هر کس بخواهد و به هر نحو که بخواهد عطا می‌کند، و اوست که با دادن فضل و افاضه نعمت‌اش هر که را بخواهد عملاً تزکیه می‌کند و یا با ستایش قولی می‌ستاید و به صفات کمال، شرافت‌اش می‌دهد، دیگر جایی برای خودستایی و غرور باقی نمی‌ماند. چنانکه فرمود: ﴿الْمُرْتَلَى الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ لِلَّهِ يَرْكَبُ مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (نساء/۹۷): «آیا به کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند ننگریسته‌ای [چنین نیست] بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند و به قدر نخ روی هسته خرمايي ستم نمی‌بینند».

بنابراین، تزکیه و ستایش، کار خدای سبحان است و حقی مخصوص اوست که کسی با او در آن شریک نیست و ستایش‌هایی که از غیر او سر می‌زند، سر تا پایش ظلم است؛ زیرا اگر چیزی را ستایش می‌کند که خدا آن را نستوده، برای خود در برابر خدا استقلالی قائل شده و از سوی دیگر در ستایش آن چیز؛ یا راه افراط را پیموده و یا تفریط، چون او واقف به اندازه و مقدار آن چیز نیست تا به اندازه‌ای که باید ستایش کند، به خلاف خدای تعالی که هر چه را و هر که را می‌ستاید به حق و عدالت و به اندازه‌ای که خود گرفته می‌ستاید و افراط و تفریط ندارد.

حاصل آنکه، اولاً، فضایل تنها و تنها آن کمالاتی هستند که خدای تعالی آن‌ها را ستوده، اما چیزهای دیگری که دین خدا آن‌ها را مقبول نمی‌داند، فضیلت نیستند، ثانیاً، لازمه این حرف آن نیست که مردم خوب و بد را یکسان دانسته، فضیلتی برای صاحب فضیلت قائل نشوند و قدر و منزلت آن فضیلت را تعظیم نکنند؛ زیرا قدرشناسی و فضیلت دوستی، خود از شعائر خدای تعالی است و تعظیم شعائر الهی از آثار سلامت قلب و تقوای نفس است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۴: ۵۹۳).

کِبَر

تکبر عبارت است از اینکه کسی بخواهد خود را مافوق دیگری و بزرگ‌تر از او جلوه دهد؛ لذا وقتی کسی در گفتار و رفتار خود بخواهد با تصنع، دل دیگران را مسخر خود نموده و در دل‌ها جا کند و بخواهد به دیگران بقبولاند که او از آنان شریف‌تر و محترم‌تر است، به چنین کسی می‌گویند تکبر ورزید و دیگران را خوار و کوچک شمرد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۸: ۳۳).

علاج کِبَر

اگر انسان در عظمت و قدرت خدای تعالی که خالق او است، تفکر نماید و در مقابل به پستی و ناچیز بودن خود واقف شود، و بنگرد که از ابتدای خلقت‌اش ذره‌ای بی مقدار بوده که خداوند او را از عدم ایجاد نمود و پرورش داد، در حالی که به خودی خود فاقد هرگونه ارزش و کمالاتی بوده و توان حفظ و دفاع خویش را هم

نداشته است، درمی‌یابد که به هیچ وجه شایسته تکبر ورزیدن و مغرور شدن نمی‌باشد، در نتیجه متواضع می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۳ ش: ۹۴-۹۳).

خداوند می‌فرماید: ﴿...وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...﴾ (انفال/۲۴): «و بدانید که خدا میان آدمی و دل‌اش حایل می‌گردد». در نتیجه با توجه دادن به مقام پروردگار و اینکه خدای تعالی از خود آنان به آنچه در دل‌هایشان می‌گذرد داناتر است، ریشه نفاق و غرور را به کلی از ریشه برمی‌کند و مؤمنین را که در راه ایمان به خدا و آیات او هستند، به یک مسأله روانی توجه داده، به ایشان خاطر نشان می‌سازد که زمام امر دل‌هایشان به دست خدا است و آنان در اختیار داشتن و مالک بودن دل‌هایشان مستقل و بی‌نیاز از خدا نیستند، در نتیجه صفت رذیله تکبر را از دل‌های ایشان و هر کس که خیال کند در تسلط بر آنچه دارد مستقل است، دور می‌نماید؛ لذا وقتی می‌بینند که موفق به ایمان و تقوای درونی هستند مغرور نمی‌شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۹: ۶۲).

بُخْل

بخل عبارت است از خودداری از بذل کردن در جایی که باید بذل کرد، چنانکه اسراف، بذل کردن در آنجایی است که باید امساک کرد و هر دو مذموم هستند. آنچه پسندیده می‌باشد حدّ وسط است که جود و سخا است، و عبارت از بذل و امساک به حدّ اعتدال و به اندازه واجب و درخور می‌باشد. در تحقق جود و سخاوت اینکه بذل و بخشش تنها با جوارح انجام پذیرد کافی نیست، بلکه باید دل از این کار خوشحال باشد و به منازعه نپردازد. بنابراین، اگر کسی در جایی که باید بذل کرد، بذل کند در حالی که نفس او به آن میل و رغبت ندارد، این شخص متسخّی (بخشنده به تکلف) است نه سخی، بلکه باید در دل‌اش علاقه به مال نباشد، مگر از این جهت که مال را در جایی که باید صرف کرد، مصرف کند (نراقی، ۱۳۷۷ ش، ج ۲: ۱۵۲-۱۵۱).

علاج بُخْل

راه قطع و ریشه کنی هر بیماری این است که انسان بر ضدّ سبب آن بکوشد. راه عمده در علاج بخل نیز از بین بردن سبب آن است که دوستی مال می‌باشد و سبب

دوستی مال، دوستی خواهش‌ها و شهوات است که به وسیله مال می‌توان به آن‌ها رسید و معمولاً با آرزوی دراز همراه است؛ زیرا اگر آرزوی دراز نداشته باشد و بداند که بعد از اندک زمانی می‌میرد، شاید نسبت به مال خود بخل نرزد. بنابراین، معالجه حُبّ مال به این طریق است که انسان در مقاصد مال و اینکه برای چه خلق شده بنگرد، و در نتیجه جز به قدر حاجت نگاه ندارد و باقی را برای مستحقان بذل کند تا به ثواب جاوید آخرت برسد. پس راه علمی درمان بخل آن است که انسان آفت بخل و فایده جود و سخاوت را بشناسد و طریقه عملی آن است که بذل و بخشش نماید، هرچند با تکلف و مشقت همراه باشد، تا اینکه صفت جود و کرم برای او طبیعی شود. افزون بر آن، هر کس که خواستار معالجه بخل و برطرف کردن این بیماری است و بخواهد صفت جود و سخاوت را کسب کند، باید در اخبار و روایاتی که در ذمّ بخل و مدح سخاوت رسیده بسیار تفکر نماید و وعده و وعید غذایی را که خداوند بر صفت بخل داده به نظر بیاورد و احوال بخیلان و نفرت طبع را از ایشان ملاحظه کند، تا به نور معرفت دریابد که بذل و احسان در دنیا و آخرت برای او از امساک بهتر است. آنگاه خود را بر بذل و گذشت از مال وادار کند و مداومت داشته باشد تا میل و رغبت او به بذل و بخشش برانگیخته شود (نراقی، ۱۳۷۷ش، ج ۲: ۱۶۷-۱۶۵).

حرص

اولین سبب و انگیزه‌ای که انسان را به رذیله اعراض از یاد خدا و جمع اموال و گنجینه کردن آن و در آخر دچار شدن به آتش جاودان وامی‌دارد، حالتی در انسان به نام «هلع» به معنی شدت حرص است که حکمت الهی اقتضا کرد انسان را به این صفت مجهز کند تا به وسیله این صفت به آنچه مایه خیر و سعادت‌اش می‌باشد هدایت شود، اما انسان این وسیله سعادت را مایه بدبختی خود می‌سازد و به جای اینکه در راه سعادت خود صرف کند، در راه هلاکت صرف می‌نماید، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند که در جنات از عزت و احترام برخوردارند.

قرآن کریم در مورد این صفت می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذْ أَمَسَهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذْ أَمَسَهُ الْخَيْرَ مَنُوعًا﴾ (معارج / ۲۱-۱۹): «به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده

است چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد) بیان می‌کند که هلوغ کسی است که هنگام برخورد با ناملایمات بسیار جزع می‌کند و چون به خیری می‌رسد از انفاق به دیگران خودداری می‌کند. از نظر اعتبار عقلی هم هلوغ چنین کسی است، چون آن حرصی که فطری انسان است، حرص بر هر امر خیر و شر و نافع و ضاری نیست، بلکه تنها حرص بر امر خیر و نافع است، آن هم نه هر خیر و نفعی، بلکه خیر و نفعی که برای خودش و در رابطه با او خیر باشد. لازمه این حرص این است که در هنگام برخورد با شر، مضطرب و متزلزل گردد، چون شر خلاف خیر است و اضطراب هم خلاف حرص. و نیز لازمه این حرص آن است که وقتی به خیری رسید خود را بر دیگران مقدم داشته، از دادن آن به دیگران امتناع بورزد. پس جزع در هنگام برخورد با شر و منع از خیر در هنگام رسیدن به آن از لوازم هلع و شدت حرص می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۰: ۱۷).

علاج حرص مذموم

علاج علمی و راه معالجه حرص و تحصیل صفت قناعت این است که انسان خوبی و شرافت و عزت نفس و فضیلت آزادگی را که در قناعت نهفته است، به یاد داشته باشد، و بدی و پستی و تحمل خواری و ذلت و پیروی از شهوت و هوای نفس را متذکر باشد و بداند هر که عزت نفس را بر شهوت شکم ترجیح ندهد، کم عقل و ناقص الایمان است. سپس توجه کند که جمع مال و ثروت چه آفات دنیوی و عقوبت‌های آخروی در پی دارد و بیندیشد که بزرگان خلق و شریف‌ترین و عزیزترین بندگان؛ یعنی پیامبران و اوصیاء ایشان و پیروان پارسای آنان چگونه به اندکی از دنیا قناعت و شکیبائی می‌کردند. همچنین در شیوه کافران از یهود و نصارا و مردمان فرومایه و مال اندوز و پول پرست بنگرد که چگونه در خوشگذرانی و تن پروری و جمع ثروت به سر می‌برند.

علاج عملی آن نیز این است که انسان در امر معیشت میانه روی پیشه کند و تا آنجا که ممکن است در مخارج به قدر ضرورت اکتفا کند؛ زیرا کسی که خرج‌اش زیاد باشد، قناعت برای او ممکن نیست. مطلب دیگر این است که انسان در معیشت و مال دنیا نباید به بالاتر از خود نگاه کند، بلکه باید به پست‌تر از خود بنگرد؛ زیرا شیطان نظر هر کسی

را در امر دنیا به بالاتر از خود متوجه می‌سازد و به او می‌گوید در طلب دنیا کوتاهی و سستی مکن که مال‌داران تنعم و خوشگذرانی می‌کنند و خوراک‌های لذیذ می‌خورند و جامه‌های نیکو می‌پوشند و در کار دین چشم انسان را به پست‌تر از خود می‌گشاید (نراقی، ۱۳۷۷ش، ج ۲: ۱۴۶-۱۴۳).

شتاب ورزی ذاتی انسان

خداوند در قرآن کریم در توصیف انسان بیان می‌کند که انسان عجول بوده و همانطور که در طلب خیرات است، در پی شر نیز می‌باشد: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ (اسراء/۱۱): «و انسان [همانگونه که] خیر را فرامی‌خواند [پیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتاب‌زده است». اینکه فرمود انسان عجول است، به این معنا می‌باشد که او وقتی چیزی را طلب می‌کند، صبر و حوصله به خرج نمی‌دهد و در جهات صلاح و فساد خود نمی‌اندیشد تا در آنچه طلب می‌کند راه خیر برایش مشخص گردد و از آن راه به طلب‌اش اقدام کند، بلکه به محض اینکه چیزی را مطابق میل‌اش دید، با عجله و شتاب‌زدگی به سویش می‌رود و در نتیجه گاهی آن امر، شری می‌باشد که مایه خسارت و زحمت‌اش می‌شود، گاهی هم خیری بوده که از آن نفع می‌برد؛ زیرا جنس بشر عجول است و به خاطر همین عجله‌اش میان خیر و شر فرق نمی‌گذارد، در نتیجه به همان نحوی که عاشق خیر است، شر را نیز طلب می‌کند.

بنابراین سزاوار نیست که انسان دستخوش عجله شده و هرچه را که دل‌اش خواست و اشتهايش طلب کرد، دنبال کند و هر عملی که ارتکاب‌اش برای او ممکن بود، مرتکب شود. هرچند که اعمال خیر و شر همه به اذن خدا در عالم وجود، تحقق می‌یابند و همه آن‌ها با قدرتی برای انسان مقدور است که خدا به او داده، لیکن این معنا باعث نمی‌شود که اعمال خیر و شر، هر دو برای او جایز شوند و انسان هرچه را که هوس کرد، با عجله و سراسیمه دنبال نماید و همانطور که در اطاعت خدا آزاد است، معصیت خدا را هم آزادانه مرتکب شود، بلکه واجب است اعمال شر را مانند شب ظلمانی دانسته، نزدیک‌اش نشود و عمل خیر را مانند روز تابنده بداند و انجام‌اش دهد و با انجام آن فضل پروردگار خود را

جست‌وجو نماید و امیدوار باشد که خدا به پاداش آن، سعادت آخرت و رزق کریم‌اش را به او مرحمت بفرماید (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳: ۶۷-۶۶).

راه‌هایی از رذائل و کسب فضائل

علم اخلاق حدّ هر یک از فروع اخلاق فاضله را بیان کرده و انسان را از افراط و تفریط جدا می‌سازد. همچنین بیان‌گر اخلاق خوب و نیکو است و نیز انسان را راهنمایی می‌کند که چگونه از دو طریق علم و عمل آن خُلق خوب و زیبا را در نفس خود ملکه کند. از نظر علامه طباطبائی (رحمة الله علیه) اصلاح اخلاق و صفات نفسانی و تحصیل ملکات فاضله و پاک کردن دل از خوی‌های زشت، تنها و تنها یک راه دارد، آن هم عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب با آن صفت پسندیده باشد. یعنی باید انسان آن عمل را آنقدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می‌آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس رسوخ پیدا کند و در صفحه دل نقش ببندد، نقشی که به زودی زائل نشود و یا اصلاً زوال نپذیرد. مثلاً اگر انسان بخواهد صفت ناپسند ترس را از دل بیرون کند و به جایش فضیلت شجاعت را در دل جای دهد، باید کارهای خطرناکی را که طبعاً دل‌ها را تکان می‌دهد، مکرر انجام دهد تا ترس از دل‌اش بیرون برود، آنچنان که وقتی به چنین کاری اقدام می‌کند، حس کند که نه تنها باکی ندارد، بلکه از اقدام خود لذت هم می‌برد و از فرار کردن و پرهیز از آن ننگ دارد، در این هنگام است که در هر اقدامی شجاعت در دل‌اش نقشی ایجاد می‌کند و نقش‌های پشت سر هم در آخر به صورت ملکه شجاعت درمی‌آید. پس هرچند بدست آوردن ملکه علمی در اختیار انسان نیست، ولی مقدمات تحصیل آن در اختیار او است و می‌تواند با انجام آن مقدمات، ملکه را تحصیل کند.

اکنون که روشن شد برای تهذیب اخلاق و کسب فضائل اخلاقی، تنها راه منحصر به فرد، تکرار عمل است، باید توجه کرد که این تکرار عمل از سه طریق به دست می‌آید:

۱. **راه فلاسفه یونان:** طریقه اول که روش غالب فلاسفه یونانی می‌باشد، عبارت است از در نظر داشتن فوائد دنیایی فضائل و فوائد علوم و آرائی که مردم آن را می‌ستایند. مثلاً می‌گویند: عفت نفس یعنی کنترل خواسته‌های شهوانی و قناعت یعنی اکتفا به آنچه

خود دارد و قطع طمع از آنچه مردم دارند، دو صفت پسندیده است، چراکه فوائد خوبی دارد. از جمله اینکه به آدمی در دنیا عزت می‌بخشد، انسان را در چشم همگان عظیم می‌نماید و نزد عموم مردم محترم و موّجه می‌سازد. در مقابل، حرص در شهوت باعث پستی و فقر می‌شود و طمع، ذلت نفس می‌آورد، هرچند که انسان مقام منیعی داشته باشد. همچنین علم باعث رو آوردن مردم و عزت و جاه و انس در مجالس خواص می‌گردد، و چشمی است برای انسان که هر مکروهی را به آدمی نشان می‌دهد و با آن هر محبوبی را می‌بیند، بر خلاف جهل که یک نوع کوری است. نیز شجاعت باعث می‌شود آدمی از دوگانگی و هر دم خیالی دور گردد و مردم او را در هر حال چه شکست بخورد و چه پیروز شود می‌ستایند، بر خلاف ترس و بزدلی که اگر مرد ترسو از دشمن شکست بخورد، ملامت می‌شود و اگر هم اتفاقاً دشمن را از بین ببرد، می‌گویند بخت‌اش یاری کرد.

همچنین ممکن است عدالت را تمرین کند و خود را به این خلق پسندیده بیاراید، از این طریق که فکر کند عدالت مایه راحتی نفس از اندوه‌های درونی و یا زندگی بعد از مرگ است، چون وقتی انسان از دنیا برود نام نیک‌اش همچنان در دنیا می‌ماند و محبت‌اش در دل‌ها جای دارد.

این طریقه، همان طریقه معهودی است که علم اخلاق قدیم و اخلاق یونان بر آن اساس بنا شده است، ولی قرآن کریم اخلاق را از این طریق به کار نبرده و زیربنای آن را مدح و ذمّ مردم قرار نداده که ببینیم چه چیزهایی در نظر عامه مردم ممدوح و چه چیزهایی مذموم است، چه چیزهایی را جامعه می‌پسندد و چه چیزهایی را نمی‌پسندد و قبیح می‌داند.

۲. راه انبیاء: طریقه دوم از تهذیب اخلاق که راه انبیا و صاحبان شرایع می‌باشد، این است که انسان فوائد آخرتی فضایل را در نظر بگیرد. ذکر این طریقه در قرآن مکرر آمده است، مانند آیات ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ...﴾ (توبه/۱۱۱): «خدا از مؤمنین جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت داشته باشند» و ﴿...إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (زمر/۱۰): «صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت» و ﴿...وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (شوری/۲۱): «به درستی

ستمکاران عذابی دردناک دارند» و امثال این آیات با فنون مختلف، بسیار است. آیات دیگری هم هست که ملحق به این قسم آیات هستند؛ مانند آیه ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (حدید/۲۲) : «هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان‌های شما نمی‌رسد، مگر آنکه قبل از آنکه آن را برسانیم، در کتابی نوشته بودیم و این برای خدا آسان است»، چون این آیه مردم را دعوت می‌کند به اینکه از تأسف و خوشحالی دوری کنند؛ زیرا آنچه به ایشان می‌رسد، از پیش قضایش رانده شده و ممکن نبوده که نرسد و تمامی حوادث مستند به قضا و قدری تعیین شده است، و با این حال نه تأسف از نرسیدن چیزی معنا دارد و نه خوشحالی از رسیدن‌اش و این کار بیهوده از کسی که به خدا ایمان دارد و زمام همه امور را به دست خدا می‌داند شایسته نیست.

همچنان که آیه ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ (تغابن/۱۱) : «آنچه مصیبت می‌رسد به اذن خدا است و هر کس به خدا ایمان داشته باشد، خدا قلب‌اش را هدایت می‌کند» به این معنا اشاره دارد. پس این قسم از آیات نیز نظیر قسم سابق است، منتها آن آیات، اخلاق را از راه غایات اخروی اصلاح و تهذیب می‌کرد که یک یک آن‌ها کمالات حقیقی قطعی هستند نه کمالات ظنی و خیالی؛ و این آیات از راه مبادی آن کمالات که این مبادی نیز اموری حقیقی و واقعی هستند، مانند اعتقاد به قضا و قدر، تخلق به اخلاق الهی و تذکر به اسماء حسنائش و صفات علیایش این کار را می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۳۶-۵۳۳).

۳. راه قرآن: علامه طباطبائی می‌فرماید: در این میان طریقه سومی نیز هست که مخصوص به قرآن کریم است و در هیچ یک از کتب آسمانی که تا کنون به ما رسیده یافت نمی‌شود، و از هیچ یک از تعالیم انبیا گذشته نقل نشده و نیز در هیچ یک از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی دیده نشده است؛ آن عبارت از این است که قرآن کریم انسان‌ها را از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت کرده که دیگر محل و موضوعی برای ردائل اخلاقی باقی نگذاشته و به عبارت دیگر اوصاف رذیله و صفات ناستوده را از طریق رفع از بین برده نه دفع؛ یعنی اجازه نداده که ردائل در دل‌ها راه پیدا کند تا در صد

برطرف کردن اش برآیند، بلکه دل‌ها را آنچنان با علوم و معارف خود پر کرده که دیگر جایی برای رذائل باقی نگذاشته است.

توجه به قدرت و عزت خداوند

هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام دهد، لابد منظوری از آن عمل در نظر دارد، یا برای این منظور انجام می‌دهد که در انجام آن عزتی سراغ دارد و می‌خواهد آن را به دست آورد و یا به خاطر ترس از نیرویی آن را انجام می‌دهد تا از شر آن نیرو محفوظ بماند. قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدای سبحان کرده و فرمود: ﴿...إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ (یونس/۶۵): «عزت همه‌اش از خداست» و هم نیرو را منحصر در او کرده و فرموده است: ﴿...أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ (بقره/۱۶۵): «نیرو همه‌اش از خداست». معلوم است کسی که به این دین و معارف ایمان دارد، دیگر در دل‌اش جایی برای ریا و سمعه و ترس از غیر خدا و امید و تمایل و اعتماد به غیر خدا باقی نمی‌ماند. اگر به راستی این دو قضیه برای کسی معلوم شود؛ یعنی علم یقینی به آن داشته باشد، تمامی پستی‌ها و بدی‌ها از دل‌اش شسته می‌شود و این دو قضیه دل‌او را به زیور صفاتی از فضائل، در مقابل آن رذائل می‌آراید، صفاتی الهی چون تقوای بالله و تعزز بالله و غیر آن از قبیل مناعت طبع و کبریا و غنای نفس و هیبتی الهی و ربّانی.

همچنین در کلام خدای سبحان مکرر آمده که ملک عالم از خداست و ملک آسمان‌ها و زمین از اوست، و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست و حقیقت این ملک همچنان که برای همه روشن است، برای هیچ موجودی از موجودات استقلال باقی نمی‌گذارد و آن را منحصر در ذات خدا می‌کند. وقتی ملک عالم و ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است، از آن خدا باشد، دیگر چه کسی از خود استقلال خواهد داشت و به چه وجهی می‌تواند از خدا بی‌نیاز باشد؟ هیچ کس و به هیچ وجه، برای اینکه هر کسی را که تصوّر کنیم، خدا مالک ذات و صفات و افعال او است و اگر به راستی ایمان به این حقیقت داشته باشیم، دیگر بویی از استقلال در خود و متعلقات خود استشمام نمی‌کنیم. با پیدا شدن چنین ایمانی تمامی اشیا، هم ذات و هم صفات و افعالشان در نظر ما از درجه استقلال ساقط می‌شوند، دیگر چنین انسانی نه تنها غیر خدا را اراده

نمی‌کند، بلکه نمی‌تواند غیر او را اراده کند و در برابر او خضوع کند، یا از غیر او بترسد و از او امید داشته باشد و غیر او به چیز دیگری سرگرم شده و از آن لذت و بهجت بگیرد، یا به غیر او توکل و اعتماد نماید و تسلیم چیزی غیر او شود و یا امور خود را به غیر پروردگار واگذار کند.

همچنان که در کلام آسمانی آمده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (طه/۸): «الله که جز او معبودی نیست، اسمائی نیکو دارد» و ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾ (سجده/۷): «خدایی که هر چه را آفرید نیکویش کرد» و فرموده: ﴿...إِلَّا إِلَهُهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ (فصلت/۵۴): «آگاه باش که او بر هر چیز احاطه دارد» و ﴿وَأَنِّي إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾ (نجم/۴۲): «و به درستی که آخرین منزل هستی، درگاه پروردگار تو است» و نیز آمده: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره/۱۵۶-۱۵۵): «کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم». این آیات و نظائرش مشتمل بر معارف خاص الهی است که نتایج حقیقی دارد، و تربیت‌اش نه هیچ‌گونه شباهتی به تربیت مکتب‌های فلسفی و اخلاقی دارد و نه حتی به تربیتی که انبیاء در شرایع خود سنت کرده‌اند.

حُبِّ خداوند

وقتی ایمان بنده خدا رو به شدت و زیادی می‌گذارد، دل‌اش مجذوب تفکر درباره پروردگارش می‌شود، به گونه‌ای همیشه دوست دارد به یاد او باشد و اسماء حسنی محبوب خود را در نظر بگیرد و صفات جمیل او را بشمارد، این جذب و شور همچنان در وجود او شدت پیدا می‌کند و این مراقبت و به یاد محبوب بودن، ترقی می‌کند تا آنجا که وقتی به عبادت او می‌ایستد، طوری بندگی می‌کند که گویی معبودش را می‌بیند و او برای بنده‌اش تجلی می‌نماید و هماهنگ با آن محبت به خدا نیز در دل‌اش افزون‌تر می‌گردد. علت‌اش هم این است که عشق به جمال و زیباپسندی فطری بشر است، همچنان که خود خدای تعالی فرمود: ﴿...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ (بقره/۱۶۵): «آن‌ها که ایمان دارند، خدا را بیش‌تر دوست می‌دارند». چنین کسی در تمامی حرکات و سکنات‌اش از فرستاده خدا پیروی می‌کند، چون وقتی انسان کسی را دوست بدارد، آثار

او را هم دوست می‌دارد و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از آثار خدا و آیات و نشانه‌های اوست، همچنان که همه عالم نیز آثار و آیات او هستند. اینجا است که به کلی نحوه ادراک و طرز فکر و رفتار انسان عوض می‌شود؛ یعنی هیچ چیزی را نمی‌بیند، مگر آنکه خدای سبحان را قبل از آن و با آن می‌بیند و موجودات در نظرش از مرتبه استقلال ساقط می‌شوند. پس تصورات و طرز فکر چنین کسی غیر از دیگران است، برای اینکه دیگران به هر چیزی که نظر می‌کنند، از پشت حجاب استقلال نگاه می‌کنند ولی او این حجاب را کنار زده است.

از آنچه گفته شد روشن گردید که در مسلک سوم پای فضیلت و رذیلت به میان نمی‌آید و غرض‌ها که همان فضائل انسانی باشد، به یک غرض مبدل می‌شود و آن عبارت است از وجه خدا. چه بسا در پاره‌ای موارد، نظریه این مسلک با آن دو مسلک دیگر مختلف شود، به این معنا که آنچه در نظریه‌های دیگر فضیلت شمرده شود، در این نظریه و مسلک رذیله محسوب بشود و به عکس (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۶۳-۵۶۱). افزون بر اینکه، مسلک اسلام از نظر نتیجه نیز با آن دو مسلک دیگر فرق دارد؛ چون بنای اسلام بر محبت عبودی و ترجیح دادن جانب خدا بر جانب خلق و بنده است؛ یعنی هر جا که بنده در سر دوراهی قرار گرفت که یکی به رضای خدا و دیگری به رضای خودش می‌انجامد، رضای خود را فدای رضای خدا کند، از خشم خود به خاطر خشم خدا چشم ببوشد و از حق خود به خاطر حق خدا صرف نظر نماید. معلوم است که محبت و عشق و شور آنچنان می‌شود که انسان محب و عاشق را به کارهایی وامی‌دارد که عقل اجتماعی آن را نمی‌پسندد؛ چون ملاک اخلاق اجتماعی همین عقل اجتماعی است، یا به کارهایی وامی‌دارد که فهم عادی که اساس تکالیف عمومی و دینی است، آن را نمی‌فهمد، پس عقل و حب احکامی جداگانه دارند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۴۲-۵۴۱).

پذیرش و اطاعت از دین، لازمه محبت خداوند

خداوند متعال در قرآن کریم هر حُبی را حُب نمی‌شمارد، چون حُب (که حقیقت‌اش علقه و رابطه‌ای میان دو چیز است) وقتی حب واقعی است که با حُب حاکم در عالم وجود هماهنگ باشد، چون دوست داشتن هر چیز مستلزم دوست داشتن همه متعلقات

آن است و باعث می‌شود که انسان در برابر هر چیزی که در جانب محبوب است تسلیم باشد. پس لازمه دوست داشتن خدا، قبول دین او و اطاعت و تسلیم در برابر او است. کسی که خدا را دوست دارد، باید به قدر طاقت و کشش ادراک و شعورش از دین او پیروی کند و دین نزد خدا اسلام است.

اسلام همان دینی است که سفرای الهی مردم را به سوی آن می‌خوانند و انبیا و رسولان‌اش به سوی آن دعوت می‌کنند، مخصوصاً آخرین دین الهی یعنی دین اسلام که در آن اخلاصی هست که ما فوق آن تصور ندارد و دینی فطری است که خاتم همه شرایط و طرق نبوت می‌باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طریقه و راهی را که پیموده، راه توحید و طریقه اخلاص معرفی نموده است، چون پروردگارش به او دستور داده که راه خود را چنین معرفی کند: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف/۱۰۸): «بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزله است خدا و من از مشرکان نیستم». در این آیه سبیل خود را عبارت از دعوت با بصیرت به سوی خدا و پرستش خالصانه و بدون شرک دانسته، پس دعوت و اخلاص بالاصاله، صفت خود آن جناب و به تبع، صفت پیروان او است.

سپس در آیه ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا...﴾ (جاثیه/۱۸): «سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن» می‌فرماید: شریعتی را که تشریح کرده، تبلور دهنده این سبیل؛ یعنی سبیل دعوت و اخلاص است.

بنابراین، اگر انسان بخواهد در عبادت خود خالص شود و عبادت‌اش بر اساس حب حقیقی باشد، باید این شریعت را که زیر بنایش حب است و تبلور دهنده اخلاص و اسلام می‌باشد، و صراط مستقیم خدا است و سالک خود را با نزدیک‌ترین راه به خدا می‌رساند پیروی کند، همانطور که در آیه شریفه خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ (آل عمران/۳۱): «بگو اگر مرا در سبیل و طریقه‌ام که چنین وضعی دارد پیروی کنید، خدای تعالی شما را دوست می‌دارد» و

همین بزرگ‌ترین بشارت برای محب است و آن هدف واقعی و جدی است که هر محبتی در محبت‌اش به دنبال آن می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳: ۲۴۸).

نتیجه بحث

در این پژوهش بیان شد که خداوند همه انسان‌ها را از طریق هدایت تکوینی و تشریحی به سوی کمال و پاکی رهنمون ساخته است. اما از این میان، تنها کسانی که زمینه و استعداد درک حقایق و معارف را دارا باشند، موفق به طی این مسیر و رسیدن به مقصود می‌گردند. پس بر انسان واجب است که ابتدا نفس خویش را بشناسد و به حالات و صفات و عیوب آن علم پیدا کند و سپس از طریق تکرار و مداومت بر عمل صالح، به اصلاح آن بپردازد.

در تفسیر «المیزان» سه طریق برای پیمودن این راه مطرح شده است: طریق اول، این است که نفس خود را اصلاح کنیم و ملکات آن را تعدیل نماییم تا صفات خوبی که مردم و جامعه آن را بستایند به دست آوریم. طریق دوم، مسلک انبیا و صاحبان شرایع است، با این تفاوت که هدف و غرض در مسلک اول جلب توجه و حمد و ثنای مردم و در مسلک دوم سعادت حقیقی و دائمی؛ یعنی به کمال رساندن ایمان به خدا و ایمان به آیات او است. اما در مسلک سوم که توسط قرآن کریم ارائه شده، غرض از تهذیب اخلاق، جلب ستایش مردم و پاداش‌های دنیوی و اخروی نیست، بلکه سالک الی الله چنان مجذوب حسن و جمال الهی و آیات او می‌شود که تنها رضا و محبت خداوند را در نظر می‌گیرد، در نتیجه از هر رذیله و مانعی که او را از پروردگار و رضایت او دور کند، اجتناب می‌ورزد و این دوستی و اخلاص او توأم با قبول دین الهی که همان دین توحید و طریقه اسلام است و همچنین پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان می‌باشد که مطهر از هر پلیدی و رجس و عالم به معارف قرآن هستند و از جانب خداوند متعال به عنوان اسوه و الگو معرفی شده‌اند.

کتابنامه

قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند.

ابن طاووس، علی بن موسی. ۱۳۸۱ش، محاسبه نفس، ترجمه عباس علی محمودی، تهران: فیض کاشانی.

امام خمینی، سید روح الله. ۱۳۷۳ش، چهل حدیث، چاپ پنجم، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۸ش، تفسیر موضوعی قرآن کریم، چاپ چهاردهم، قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۳ش، شرحی بر رساله الولاية، قم: وقف میراث جاودان.

حسینی طهرانی، سید محمدحسین. ۱۴۲۶ق، رساله لب اللباب، مشهد: علامه طباطبائی.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷ش، لغتنامه دهخدا، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

طباطبائی، سید محمدحسین. ۱۳۸۲ش، رساله الولاية، ترجمه صادق حسن زاده، چاپ سوم، قم: بخشایش.

طباطبائی، سید محمدحسین. ۱۳۷۴ش، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۷۴ش، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

نراقی، مهدی. ۱۳۷۷ش، جامع السعادات، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، چاپ چهارم، تهران: حکمت.

نراقی، احمد. ۱۳۷۷ش، معراج السعادة، چاپ پنجم، قم: هجرت.

آلوسی، سید محمود. ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۶۲ش، المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، تهران: مرتضوی.

کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مجلسی، سید محمدباقر. ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مقالات

بهبزادپور، محمدرضا. ۱۳۹۴ش، «نفس، فطرت و اخلاق در سوره مبارکه شمس»، فصلنامه مطالعات

قرآنی، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، شماره ۲۲، صص ۶۷-۸۴.

Bibliography

Holy Quran, Translated by Fooladvand.

Ibn Tawus, Ali ibn Musa,(1381sh). "Spiritual Accounting", Translated by Mahmoodi, Tehran: Feyz Kashani.

Imam Khomeini, Seyyed Rouhollah, (1373sh). "Forty Hadith",Qom: The institute for compliation and publication of Imam Khomeini's works.

Javadi Amoli, Abdollah, (1388sh). "Thematic Exegesis of Holy Quran",14th edition,Qom: Esra.

Javadi Amoli, Abdollah, (1373sh) "Explanation of the Treatise of Wilayah ",Qom: Vaqf Miras-e Javidan.

Hosseini Tehrani, Seyyed Mohammad Hossein ,(1426ah). "The Treatise of Kernel of Kernel",Mashhad: Allameh Tabataba'i.

Dehkhoda, Aliakbar, (1377sh). "Dehkhoda Dictionary", 2nd edition,Tehran: Tehran University.

Tabataba'i, Seyyed Mohammad Hossein,(1382sh). "The Return to Being: the Treatise of Wilayah", Translated by Hasanzadeh, 3rd edition,Qom: Bakhshayesh.

Tabataba'i, Seyyed Mohammad Hossein (1374sh). "Al-Mizan An Exegesis of the Qura",Translated by Moosavi Hamedani,5th edition,Qom: Assosiation of teachers of Qom Theological publishing center(Daftare Entesharate Islamie Jame Modaresine Hoze Elmie).

Makarem Shirazi, Naser, (1374sh). "Nemooneh Exegesis of Quran", 1st edition,Tehran: Dar al Kotob al Islami.

Naraq, Mahdi, (1377sh). "The collector of felicities", Translated by Mojtabavi,4th edition,Tehran: Hekmat.

Naraq, Ahmad,(1377). "Meraj al Saadat",5th edition, Qom:Hijrat.

Alusi, Seyyed Mahmood,(1415ah). "Ruh al Ma'ani Fi Tafsir Qur'an al Azim", 1st edition, Beirut: Dar al Kotob Elmie.

Ragheb Esfahani, Hossein ibn Mohammad,(1362sh). "Al-Mufradatal fi Gharib al- Quran (a Dictionary of Quranic Terms)", Tehran: Mortazavi.

Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub,(1410ah). "Al Kafi", research by Qafari and Akhoondi, Tehran: Dar al Kotob al Islami.

Majlesi,Seyyed Mohammad Baqer,(1430ah). "The Seas of Lights",Beirut: Dar ehya al-torath al-arabi.

The Model of Self – Purification in Quran Relying Interpretation of Al Mizan

Seeyd Ja'far Mousavi Gilani: Assistant professor, Islamic Azad University, Parand Branch

Seyyed Mojtaba Mousavi Gilani: Post Graduate, Qom University

Abstract

Self-cultivation and self-construction are the purification of the soul from carnal vices and evil desires. Self – purification has been presented as the key to human happiness and perfection in religious learnings and neglecting it would be considered as the cause of his losses and cruelty. The purpose of abandoning vices and acquiring moral virtues in the field of Quranic ethics is "closeness and attainment to God's face". The purpose of this study is to provide a practical and applicable model of the Quran for self-purification and has been emphasized according to comprehensiveness of interpretation of Al Mizan; the method of subject description on self – purification is descriptive – analytical.

Keywords: self-construction, meditation, happiness, perfection, interpretation of Al Mizan.